سیدحسن نصرالله چگونه مقاومت را از یک ابزار صرفا نظامی به جنبشی فراگیر تبدیل کرد؟

ساخت اجتماعی مقاومت

سخنان سیدحسن نصرالله، فراتر از شعارهای سیاسی یا نظامی، نمادی از یک جهان‌بینی عمیق و همه‌جانبه بود که مفهوم «مقاومت» را به عنوان هسته مرکزی هویت، وجود و هستی انسانی و جمعی تثبیت می‌کند. سخنرانی‌های سیدحسن نصرالله تنها برای تحریک احساسات نبود، بلکه یک «گفتمان‌سازی نظام‌مند» بود. او با بیانی روشن، پیچیده‌ترین مفاهیم نظری را به زبان مردم ترجمه می‌کرد. گزاره مورد بحث ما، در این گفتمان چند کارکرد دارد؛ ابتدا یک تکلیف دینی- اخلاقی را به انرژی برای عمل جمعی تبدیل می‌کند، دوم به رنج‌ها و ایثارها معنابخشی می‌کند و مثلا شهادت نه یک پایان تراژیک، بلکه اوج تحقق کرامت در این جهان تفسیر می‌شود و سوم اینکه این گفتمان، خود را به لبنان محدود نمی‌کند و تمام مستضعفان جهان را خطاب قرار می‌دهد. این یک دعوت به مقاومت جهانی در برابر هر شکل از استکبار است.

نصرالله نه‌تنها یک سخنران ماهر، بلکه معمار روایت‌هایی بود که تجربیات روزمره و زیسته حامیانش را به یک روایت کلان و الهام‌بخش از مقاومت پیوند می‌زد. او با بهره‌گیری هوشمندانه از زبان نمادها و استعاره‌ها، از یادبود شهدا و قهرمانان مقاومت گرفته تا بازنمایی‌های عاطفی از رنج‌های جامعه محلی – مانند بمباران‌های اسرائیلی در جنوب لبنان یا محاصره‌های اقتصادی – روایتی می‌ساخت که فراتر از واقعیت‌های تلخ، افق‌های امید و استقامت را ترسیم می‌کرد. این خطابه‌ها که اغلب در سخنرانی‌های زنده یا پخش‌شده از پناهگاه‌های زیرزمینی ایراد می‌شد، افق انتظارات مردم را به دقت تنظیم می‌کرد؛ پیروزی را نه صرفاً به عنوان فتح نظامی، بلکه به عنوان حفظ کرامت و هویت جمعی تعریف می‌کرد؛ عقب‌نشینی را به عنوان تاکتیک استراتژیک برای بقا توجیه می‌کرد و تاب‌آوری را به مثابه یک ارزش اخلاقی و فرهنگی، ریشه‌دار در سنت‌های شیعی و مقاومت، معنا می‌بخشید. در واقع، این مدیریت انتظارات، فراتر از یک ابزار ارتباطی، نوعی حکمرانی هوشمندانه و پیشگیرانه به شمار می‌رفت؛ می‌توان آن را به عنوان سپری در برابر شکاف‌های احتمالی میان وعده‌های ایدئولوژیک و واقعیت‌های عملیاتی دانست. نصرالله با این رویکرد، سرمایه اجتماعی حزب‌الله را در دوران‌های فرسایشی – مانند جنگ ۲۰۰۶ یا بحران‌های اقتصادی لبنان – حفظ و حتی تقویت می‌کرد.

نقش سیدحسن نصرالله در ارتقای مقاومت حزب‌الله از یک گروه چریکی محدود به عملیات نظامی، به یک جنبش جامعه‌محور و چندبعدی، بیش از هر چیز در ۲ سطح کلیدی قابل ردیابی است. نخست، معماری یک شبکه گسترده و شبکه‌ای از خدمات اجتماعی و اقتصادی که خلأهای عمیق دولت مرکزی لبنان – بویژه در مناطق شیعه‌نشین مانند بقاع و جنوب بیروت – را پر می‌کرد. این شبکه، شامل مدارس، بیمارستان‌ها، مراکز بهداشتی و برنامه‌های حمایت از خانواده‌های شهدا و بیکاران، نه‌تنها سرمایه اجتماعی سازمان‌یافته‌ای تولید می‌کرد، بلکه حزب‌الله را به عنوان یک «دولت در سایه» تثبیت می‌کرد؛ جایی که مردم، به جای وابستگی به دولت ناکارآمد، به ساختارهای حزب متکی می‌شدند. دوم، بازتعریف مفهوم مقاومت از یک کنش صرفاً واکنشی و دفاعی – مانند حملات موشکی در برابر تجاوزات اسرائیلی – به یک کنش هویت‌ساز و ریشه‌دار در زندگی روزمره. نصرالله مقاومت را به عنوان یک سبک زندگی ترویج می‌کرد؛ از آموزش ایدئولوژیک در مدارس حزب تا جشنواره‌های فرهنگی که نمادهای مقاومت را در هنر و رسانه ادغام می‌کرد. این تحول، حزب‌الله را از یک نیروی حاشیه‌ای به یک بازیگر مرکزی در سیاست لبنان و منطقه تبدیل کرد و آن را به مثابه یک «حرکت همه‌جانبه» – با ابعاد اجتماعی، سیاسی، نظامی و فرهنگی – بازسازی کرد.

موضوع گزارش پیش رو بر محور دوم یعنی تلاش سید مقاومت در بازتعریف مقاومت به عنوان یک کنش هویت‌ساز استوار است.

■ مقاومت به عنوان «هویت»

در نظرگاه سیدحسن نصرالله، مقاومت نه‌تنها امری عارضی نبود، بلکه به عنوان یکی از عناصر هویتی جهان اسلام و بویژه لبنان به شمار می‌رفت. او مقاومت را فقط یک ابزار نظامی نمی‌دانست، بلکه آن را هویت جمعی و فرهنگی معرفی می‌کرد. در ادبیات او واژه مقاومت، جایگزینی برای مفاهیمی مانند «ملیت» یا «قومیت» در گفتمان روزمره می‌شود و به مردم حس تعلق می‌دهد. او در یک سخنرانی ابراز کرد: «مقاومتی که ما آن را باور داریم، با امکاناتی محدود، از جبل عامل آغاز شد... مقاومت، در جنوب لبنان در برابر دشمن تسلیم نشد و به همین سبب ضربه زدن به مقاومت، به معنی ضربه‌زدن به ماهیت و هویت ما است».

از منظر هویتی، مقاومت روایتی پویا و سازنده است که تاریخ جامعه شیعی لبنان و متحدان منطقه‌ای‌اش را بازسازی می‌کند. پیروزی در جنگ ۳۳ روزه سال ۲۰۰۶، ایستادگی در جنگ غزه یا حتی مقاومت در برابر فشارهای اقتصادی، همگی حلقه‌هایی از این روایت بزرگ‌ترند که به زندگی روزمره افراد معنا، هدف و هویت می‌بخشد.

همان‌طور که از نقل قول اشاره شده روشن است، در این جمله او می‌گوید مقاومت نه صرف یک عمل نظامی، بلکه به مثابه ماهیت و هویت است. تأکید او بر این بود که ضربه به مقاومت، ضربه به هویت است؛ یعنی مقاومت با هویت مردم و فرهنگ‌شان همپوشانی دارد.

در واقع او با استفاده از واژه‌ها، استعاره‌ها و روایت‌های دینی ـ تاریخی، مقاومت را نه فقط یک استراتژی، بلکه چیزی فراتر از یک سلاح می‌دانست و آن را با هویت، اراده، ایمان و تاریخ یک ملت گره می‌زد. او مقاومت را به عنوان یک مفهوم جامع و چندبعدی می‌دید. به عبارتی، مقاومت در سخنان نصرالله «زبان مشترک» میان مذهب، هویت ملی و مبارزه سیاسی بود.

در نگاه سیدحسن نصرالله، مقاومت یک کنش صرف یا یک استراتژی موقت نبود، بلکه یک حالت وجودی بود. این همان ماهیت مورد اشاره او است.

از منظر او، مقاومت جوهره‌ای است که یک فرد، جامعه یا امت را تعریف می‌کند. همان‌طور که ماهیت آب، جاری بودن و رفع عطش است، ماهیت «مقاومت» نیز ایستادگی در برابر ظلم است. بنابراین هرگونه ضربه به مقاومت، تلاشی برای تغییر این جوهره ذاتی است. اگر مقاومت از ایستادگی دست بردارد، دیگر «مقاومت» نیست؛ این تغییر ماهوی، برابر با نابودی آن موجودیت است.

این نگاه، یک رابطه دیالکتیکی وابسته به «دیگری» (دشمن) ایجاد می‌کند. هویت مقاومت در تقابل با «سلطه» شکل می‌گیرد و تعریف می‌شود. حمله به مقاومت، حمله به همین رابطه هویت‌ساز است. اگر دشمن بتواند این تقابل را از بین ببرد، هویت جمعی مبتنی بر آن دچار بحران می‌شود.

اگر این گزاره را با زبان هستی‌شناسی متفکرانی چون هایدگر بخوانیم، به این معناست که «مقاومت» صرف یک عمل قابل‌تفکیک نیست، بلکه نوعی «بودن – در – جهان» است: یک سبک زیست جمعی که از طریق رفتارها، مناسک، روایت‌ها و نمادها تکرار و تثبیت می‌شود. این معنی هویت‌بخشی به مقاومت مبنای ادعای نصرالله را می‌ساخت، یعنی مقاومت به مثابه وجود جمعی. از منظر دیالکتیک نیز هویت مقاومت همواره در نسبت و تقابل با «دیگری» (دشمن) شکل می‌گیرد؛ پس تضعیف مقاومت، تلاش دشمن برای حذف آن رابطه هویتی است؛ نه فقط حذف یک بازیگر نظامی.

با تعریف مقاومت به عنوان هسته هویتی و دینی، سیدحسن نصرالله هرگونه نقد داخلی یا خارجی به عملکرد حزب‌الله را از دایره «مناقشه سیاسی» خارج می‌کرد و آن را به سطح «حمله به هویت و ایمان ملت» ارتقا می‌داد. این کار، منتقدان را در موضعی ضعیف قرار می‌دهد، زیرا گویی آنان نه یک حزب سیاسی، بلکه خود «ملت» را هدف گرفته‌اند.

مقاومت نه صرف کنشی است که بتوان آن را از کار انداخت، بلکه «هست» جمعی یک گروه، امت و گفتمان است. خود این تعبیر نشان می‌دهد سخنران می‌خواهد هر انتقاد یا تهاجمی را از منظر حمله به «هویت جمعی» تفسیر کند.

گفتمان سیدحسن نصرالله مقاومت را به یک «پروژه اگزیستانسیال جمعی» تبدیل می‌کند که مستقیماً با «اضطراب هستی» جامعه شیعی لبنان - جامعه‌ای که قرن‌ها در حاشیه قدرت و تحت تهدید وجودی بوده - مقابله می‌کند. در فلسفه هایدگر، اصالت از طریق مواجهه با مرگ و پوچی به دست می‌آید؛ سیدحسن نصرالله این مفهوم را جمعی و مقاومت را به «درام هستی‌شناختی» یک ملت بدل کرد. فرد با پیوستن به این پروژه، بر «غربت» تاریخی خود غلبه کرده و اضطراب را به «معنابخشی فعال» تبدیل می‌کند. این الهیات سیاسی، رستگاری فردی (از طریق شهادت) و جمعی (از طریق پیروزی تاریخی) را درهم می‌آمیزد و مقاومت را به «راهی برای بودن اصیل» ارتقا می‌دهد.

گزاره نصرالله تعبیر هویتی - هستی‌شناختی مقاومت را به طور فشرده بیان می‌کند: «حمله به مقاومت» برابر با «حمله به هست جمعی مقاومت» است. این بازتعریف، مقاومت را از یک راهبرد نظامی به یک زیست جهانی، دینی و روایتی تبدیل می‌کند که هرگونه تهاجم را تبدیل به حمله‌ای وجودی می‌کند.

بنابراین می‌توان دریافت چرا مفهوم «مقاومت» در گفتمان سیدحسن نصرالله تا این حد سنگین، مقدس و غیرقابل مذاکره است. این مفهوم، تنها یک راهبرد نیست، بلکه یک جهان‌بینی تمام‌عیار است که سیاست، الهیات و هویت را در هم می‌تند.

■ مقاومت برای حفظ کرامت امت

او مقاومت را «ویژگی اصلی ملت لبنان» و «عامل عزت و کرامت» معرفی کرد. سیدحسن نصرالله در یکی از سخنرانی‌های خود می‌گوید: «هنگامی که دشمن کرامت ملت تو را تهدید می‌کند، مسؤولیت تو این است که مبارزه کنی». در واقع او کرامت انسانی/ ملی را معیار بنیادی قرار می‌دهد و مقاومت را به عنوان مجموعه‌ای از کنش‌ها (سیاسی، نمادین، اقتصادی و نظامی) که هدف‌شان بازیابی یا دفاع از آن معیار است، تحلیل می‌کرد.

این نقل قول که در سخنرانی‌های او در سال ۲۰۱۳ (به مناسبت هفتمین سالگرد پیروزی مقاومت در جنگ ۳۳ روزه) بیان شده، بر مسؤولیت فردی و جمعی در برابر تهدید کرامت ملت تأکید دارد.

این گزاره که به شکلی موجز و قدرتمند در سخنان سیدحسن نصرالله متبلور شده، تنها یک شعار سیاسی نیست، بلکه سنگ بنای یک «نظریه سیاسی - اخلاقی» در چارچوب مکتب مقاومت اسلامی است.

سیدحسن نصرالله در سخنرانی‌های مختلف همواره بر «کرامت» تأکید داشت و موکد می‌گفت مقاومت راه حفظ کرامت انسانی و اسلامی در برابر دشمن است. شکست در مقاومت تنها به معنای از دست دادن زمین نیست، بلکه به معنای از دست دادن کرامت انسانی است. بنابراین ضربه به مقاومت، ضربه به این سرمایه معنوی است.

در این نگاه، کرامت صرفاً یک «حق» نیست، بلکه جوهر وجودی انسان است که از جانب خداوند به او اعطا شده است (وَلَقَدْ کَرَّمْنَا بَنِی آدَمَ). بنابراین تهدید کرامت، تنها یک تهدید بیرونی نیست، بلکه یک تهدید وجودی است. دشمن با تحقیر، اشغال و سلطه، قصد دارد این جوهر الهی را نفی کند و انسان را به وضعیت «شیء» یا «ابژه‌ای مطیع» تنزل دهد.

در این منظومه فکری، تسلیم در برابر دشمن تحقیرگر، به معنای «مرگ تدریجی معنوی» است. فرد یا جامعه‌ای که کرامت خود را ببازد، اگرچه به لحاظ فیزیکی زنده بماند اما هویت حقیقی خود را از دست داده است. از این منظر، مقاومت نه یک انتخاب، بلکه ضرورتی وجودی برای حفظ «حیات انسانی» به معنای واقعی کلمه است. این مفهوم، وام‌گرفته از درس عاشوراست: «الموت اولی من رکوب العار»؛ مرگ شرافتمندانه بهتر از زندگی با ذلت است.

کرامت، محور سنجش حقانیت هر کنش سیاسی است. هر سیاستی که منجر به ذلت شود، نامشروع است. مقاومت، عینیت بخشیدن به کرامت ذاتی است. اگر کرامت ارزش بنیادین است، پس هر عاملی که آن را تهدید کند (دشمن)، باید با آن مقابله کرد.

مقاومت مسؤولیتی فردی و جمعی است که به سطح یک «ماموریت تمدنی» ارتقا می‌یابد. هدف نهایی، تنها رهایی یک سرزمین نیست، بلکه احیای تمدنی مبتنی بر کرامت در برابر استکبار جهانی است. در واقع مقاومت، یک پروژه تمدن‌ساز است. در تقابل با نظریه‌های واقع‌گرایانه که بر «قدرت» و «منفعت» متمرکزند، این اصل بر «ارزش‌ها» و «کرامت» به عنوان محور سیاست تأکید دارد.

گزاره حفظ کرامت از مسیر مقاومت، تنها یک جمله نیست، بلکه چکیده‌ای از یک جهان‌بینی و یک پروژه تمدنی است که سیدحسن نصرالله و جریان مقاومت، تجسم عینی و عملیاتی آن هستند.

این گفتمان یک زبان سیاسی - اخلاقی ایجاد می‌کند که مفاهیم پیچیده فلسفی را به زندگی روزمره مردم منتقل می‌کند. این گفتمان، یک پارادایم معرفتی و عملی ایجاد می‌کند که هویت جمعی و انسجام اجتماعی را تقویت می‌کند. همچنین این گفتمان قابلیت ترجمه جهانی دارد، زیرا در سطح انسانی و اخلاقی با مفاهیمی مانند کرامت مرتبط است. این نوع چارچوب‌بندی باعث می‌شود مقاومت با زندگی روزمره مردم پیوند بخورد.

■ مقاومت به مثابه تکلیف الهی

سیدحسن نصرالله مقاومت را از یک تاکتیک سیاسی موقتی - که اغلب به عنوان پاسخی دفاعی به اشغالگری اسرائیل یا فشارهای غربی دیده می‌شد- به یک وظیفه دینی عمیق و هویت‌ساز جمعی برای شیعیان تبدیل کرد. این تحول، ریشه در سخنرانی‌های پرشور و عاطفی او داشت که در مناسبت‌های مذهبی مانند محرم و عاشورا، بر جمله مشهور امام حسین(ع) تأکید می‌کرد: «هیهات منا الذله»؛ ذلت بر ما حرام است. این عبارت، نمادی از رد قاطع هرگونه تسلیم در برابر ظلم است و نصرالله آن را به عنوان پلی میان تاریخ کربلا و واقعیت‌های معاصر می‌زد. برای مثال، در سخنرانی شب عاشورای محرم ۱۴۳۷ (۲۰۱۵ میلادی)، نصرالله این شعار را به چالش‌های روزمره مقاومت گره می‌زند و تأکید می‌کند این دوگانگی - جنگ یا ذلت- دقیقاً همان انتخاب امام حسین بود و پاسخ شیعیان، همان «هیهات منا الذله» است.

این پیوند ایدئولوژیک، مقاومت را از یک عمل نظامی صرف به یک ارزش شیعی نهادینه‌شده تبدیل کرد. نصرالله با تکرار مداوم این نمادها در سخنرانی‌هایش - مانند شب عاشورای ۱۴۳۹ (۲۰۱۸) - به آن قداستی مذهبی بخشید؛ جایی که مقاومت نه‌تنها دفاع از سرزمین، بلکه احیای سنت حسینی و رد هرگونه ذلت و خواری در برابر ظالمان است. در نتیجه، مقاومت به بخشی جدایی‌ناپذیر از هویت ایمانی پیروان تبدیل شد. یک «عبادت مداوم» که فراتر از میدان‌های نبرد بود. این رویکرد، مشارکت عمومی را معنادار کرد و به انسجام داخلی جامعه شیعی لبنان - و حتی فراتر از آن، در محور مقاومت - انجامید؛ جایی که هر فرد، از مبارز مسلح تا حامی مدنی، خود را بخشی از یک «امت حسینی» می‌دید.

می‌توان این نگاه سیدحسن را در ۳ لایه بررسی کرد: مذهبی - عقیدتی، هویتی - اجتماعی و سیاسی - استراتژیک.

۱- لایه مذهبی - عقیدتی: از کربلا به خط مقدم مقاومت

نصرالله با ریشه‌های حوزوی و تربیت سنتی شیعی، مقاومت را به عنوان امتداد قیام عاشورا بازسازی کرد. در شیعه، «هیهات منا الذله» نه‌تنها یک شعار، بلکه یک اصل کلامی است که بر پایه آموزه‌های امام حسین(ع) بنا شده: مرگ در راه حق، سعادت است و زندگی با ظالمان، ذلت. نصرالله این را در سخنرانی‌هایش به چالش‌های معاصر تعمیم می‌دهد. برای نمونه، در برابر اشغال اسرائیل از ۱۹۸۲ یا فشارهای آمریکایی - تکفیری، مقاومت را «تکلیف شرعی» می‌خواند. این پیوند، مقاومت را از یک عمل سیاسی به «جهاد مداوم» تبدیل می‌کرد. نصرالله با این رویکرد، مفهوم «شهادت» را از ارزش فردی به ابزار جمعی ارتقا داد، به گونه‌ای که شهادت نه پایان، بلکه بذر انسجام و پیروزی است. این تحول، مقاومت را از حاشیه به مرکز تاریخ اسلام برد.

۲- لایه هویتی - اجتماعی: ساختن امت مقاوم

یکی از دستاوردهای کلیدی نصرالله، هویت‌سازی جمعی بود. در لبنان، جایی که شیعیان حاشیه‌نشین بودند، او مقاومت را به عنوان «هویت شیعی مدرن» بازتعریف کرد؛ نه‌تنها ضداسرائیلی، بلکه ضداستکباری و انسانی. سخنرانی‌های پرشور او - که اغلب با تصاویر عاشورایی و نمادهای حسینی همراه بود- مشارکت را از نخبگان به توده‌ها گسترش داد. این هویت‌سازی، حس تعلق و هدفمندی ایجاد می‌کرد؛ نتیجه، افزایش بسیج اجتماعی بود، همان‌طور که در پیروزی ۲۰۰۶ مشهود بود؛ جایی که مقاومت به نماد غرور ملی بدل شد.

۳- لایه سیاسی-استراتژیک: پایداری در برابر فشارها

نصرالله مقاومت را به ابزاری استراتژیک برای بقا تبدیل کرد. با گره زدن آن به وحدت شیعه-سنی (نه به عنوان تاکتیک مقطعی، بلکه اصل دینی)، او محور مقاومت را فراتر از لبنان گسترش داد، از فلسطین تا سوریه. این رویکرد، حزب‌الله را از یک گروه شبه‌نظامی به یک «حرکت تمدنی» بدل کرد که مرزهای مذهبی را درنوردید و مساله فلسطین را به بعد انسانی - بشردوستانه رساند.

لذا سیدحسن نصرالله، مقاومت را به یک «پدیده چندلایه» تبدیل کرد که فراتر از پیروزی‌های نظامی، هویت و انسجام می‌سازد. این میراث، حتی پس از شهادتش، الهام‌بخش است.

■ مقاومت به مثابه زندگی

سیدحسن نصرالله مقاومت را به عنوان بخشی از زندگی روزمره - از آموزش نسل جوان تا حمایت از فلسطین - گسترش داد.

شهید نصرالله توانست مقاومت را از یک کنش واکنشی در برابر اشغال، به یک «نظام معنابخش» برای جامعه شیعی و متحدانش تبدیل کند. او با الهام از سنت‌های شیعی - بویژه عاشورا و فرهنگ انتظار - مقاومت را به سطحی رساند که نه‌تنها دشمن‌ستیزی، بلکه «زندگی با معنا» را تعریف کند. در این چارچوب، هر عمل روزمره (از خرید کالای محلی تا شرکت در مراسم عزاداری) بخشی از جهاد دائمی تلقی می‌شود. این فرآیند باعث شد مقاومت از یک استراتژی سیاسی - نظامی، به یک «تئولوژی زندگی» تبدیل شود؛ یعنی چارچوبی که فرد مؤمن از طریق آن جهان، روابط و آینده خود را معنا می‌بخشد.

او در سخنرانی‌هایش، مانند خطابه‌های پس از ۷ اکتبر ۲۰۲۳، محور مقاومت را به «امت اسلامی» متصل و آن را به عنوان یک «جنبش فراگیر» توصیف می‌کرد که ابعاد فرهنگی و رسانه‌ای را در بر می‌گیرد. این استراتژی، حزب‌الله را در برابر انزوای بین‌المللی مقاوم کرد.

سیدحسن نصرالله، مقاومت را به عنوان یک عنصر حیاتی و نفوذناپذیر در تار و پود زندگی روزمره جامعه شیعی لبنان و فراتر از آن، به مثابه یک «سبک زندگی مقاومتی» بازسازی کرد. این گسترش، نه‌تنها در عرصه‌های نظامی، بلکه در ابعاد فرهنگی، آموزشی، اجتماعی و ایدئولوژیک رخ داد؛ جایی که مقاومت از یک واکنشی دفاعی به یک هویت جمعی و روزمره تبدیل شد. برای نمونه، نصرالله با تأکید بر آموزش نسل جوان - از طریق شبکه گسترده مدارس و مراکز آموزشی حزب‌الله که بیش از ۱۰۰ مدرسه را شامل می‌شود - مقاومت را به عنوان یک ارزش اخلاقی و فرهنگی در برنامه‌های درسی ادغام کرد. این برنامه‌ها که شامل درس‌های ایدئولوژیک بر پایه فقه شیعی و تاریخ مبارزات ضداستعماری است، جوانان را از کودکی با روایت‌هایی از شهدا و قهرمانان فلسطینی آشنا و آنها را به عنوان «نسل آینده مقاومت» تربیت می‌کند. همزمان حمایت از فلسطین را فراتر از عملیات نظامی، به یک تعهد همیشگی و روزمره تبدیل کرد؛ از جمع‌آوری کمک‌های مالی و غذایی برای غزه و کرانه باختری در مساجد و مراکز محلی، تا برگزاری جشنواره‌های فرهنگی که نمادهای مقاومت فلسطینی را در هنر، موسیقی و رسانه‌های محلی بازنمایی می‌کند. این رویکرد، مقاومت را از یک مفهوم انتزاعی به یک عمل ملموس و مداوم در زندگی روزمره مردم تبدیل کرد، طوری که حتی در دوران صلح نسبی، حمایت از فلسطین بخشی از مناسبت‌های مذهبی مانند عاشورا می‌شود و آموزش مقاومتی، به عنوان یک وظیفه خانوادگی و اجتماعی، نسل به نسل منتقل می‌شود.

نصرالله که از سال ۱۹۹۲ رهبری حزب‌الله را بر عهده داشت، مقاومت را به عنوان یک «فقه سیاسی» بازتعریف کرد؛ مفهومی که الهام‌گرفته از آموزه‌های امام خمینی و ولایت فقیه است و مقاومت را نه‌تنها یک جهاد دفاعی، بلکه یک عبادت مداوم و بخشی از زندگی ایمانی می‌داند. این بازتعریف، مقاومت را از حاشیه نظامی به مرکز زندگی اجتماعی کشاند و آن را به مثابه «زندگی مقاومتی» معنا بخشید؛ جایی که هر عمل روزمره، از آموزش فرزندان تا حمایت از مظلومان، به یک کنش سیاسی و معنوی تبدیل می‌شود.

نصرالله با آگاهی از اینکه «نسل جوان، ستون فقرات آینده مقاومت» است، شبکه آموزشی حزب‌الله را به ابزاری کلیدی برای نهادینه‌سازی مقاومت تبدیل کرد. نصرالله در سخنرانی‌هایش، مانند خطابه‌های پس از جنگ ۲۰۰۶، نسل جوان را «میراث‌داران مقاومت» خطاب می‌کرد و تأکید داشت آموزش مقاومتی، کلید بقای هویت در برابر «فرهنگ غربی و صهیونیستی» است. این رویکرد، مقاومت را از یک مفهوم نخبه‌ای به یک تجربه روزمره تبدیل کرد. والدین در خانه‌ها، معلمان در مدارس و جوامع محلی در مساجد، مقاومت را به عنوان یک ارزش خانوادگی ترویج می‌دهند. نتیجه، ایجاد یک «نسل مقاوم» است که به گفته تحلیلگران، حزب‌الله را از یک گروه چریکی به یک جنبش جامعه‌محور با پایگاه اجتماعی عمیق تبدیل کرده است. این معنا بخشیدن، ریشه در باور شیعی به «انتظار مهدوی» دارد؛ جایی که مقاومت روزمره، مقدمه‌ای برای عدالت جهانی است و جوانان را به عنوان «سربازان امام زمان» می‌بیند.

از سوی دیگر حمایت نصرالله از فلسطین، یکی از برجسته‌ترین نمونه‌های گسترش مقاومت به زندگی روزمره بود. او در سخنرانی‌های متعدد، مانند اعلام باز کردن جبهه جنوب لبنان در ۸ اکتبر ۲۰۲۳- فردای عملیات توفان الاقصی - فلسطین را «قلب تپنده مقاومت» توصیف می‌کرد و تأکید داشت «حمایت از غزه، واجب شرعی و انسانی» است. این حمایت، فراتر از عملیات موشکی حزب‌الله (مانند حملات به شمال اسرائیل در حمایت از حماس)، به ابعاد روزمره گسترش یافت: جمع‌آوری کمک‌های مردمی در کمپین‌های محلی، ارسال کاروان‌های امدادی به فلسطین و ادغام روایت‌های فلسطینی در رسانه‌های حزب‌الله مانند المنار. نصرالله با ستایش از «جوانان فلسطینی» در انتفاضه‌ها، آنها را الگویی برای لبنانی‌ها قرار داد. این استراتژی، فلسطین را از یک مساله دور به یک «درد مشترک روزمره» تبدیل کرد. نصرالله حمایت از فلسطین را به یک هویت فراملی و روزمره تبدیل کرد؛ جایی که هر لبنانی شیعه، با شرکت در تظاهرات یا اهدای کمک، بخشی از این زنجیره می‌شود.

نصرالله با بهره‌گیری از کاریزمای سخنرانی‌هایش، مقاومت را به یک «فرهنگ مقاومتی» تبدیل کرد که در زندگی روزمره ریشه دواند. او در خطابه‌ها، مقاومت را با مفاهیم قرآنی مانند «صبر و جهاد» پیوند می‌زد و آن را به عنوان «راه زندگی» توصیف می‌کرد: «مقاومت نه فقط جنگ، بلکه ساختن جامعه‌ای است که در برابر ظلم ایستاده». این معنا، از طریق خدمات اجتماعی حزب‌الله - مانند بیمارستان‌ها و مراکز حمایتی که خلأهای دولت لبنان را پر می‌کنند - عملی شد.

در نهایت، میراث نصرالله در این است که مقاومت را از یک تاکتیک موقت به یک «زندگی معنادار» تبدیل کرد؛ جایی که نسل جوان، با آموزش ایدئولوژیک، و جوامع، با حمایت‌های روزمره از فلسطین، در چرخه‌ای از هویت و پایداری شرکت می‌کنند. این تحول، حتی پس از شهادتش در سپتامبر ۲۰۲۴، حزب‌الله را به عنوان یک مدل پایدار برای جنبش‌های مقاومت در منطقه تثبیت کرده و نشان می‌دهد رهبری او، فراتر از نظامی‌گری، بر پایه معنا بخشیدن به زندگی مقاومتی استوار بود.

نصرالله، مرکز ثقل مقاومت

یادداشت

ادامه از صفحه اول

... و گروهی به سطح یک قدرت متمرکز و منسجم ارتقا دهد؛ جایی که شبکه خبری رویترز انگلیس در گزارشی با این تیتر می‌نویسد: «نصرالله، حزب‌الله را از یک گروه شبه‌نظامی به یک نیروی منطقه‌ای اثرگذار تبدیل کرد».

اکنون حزب‌الله مانده است و میراث سیدحسن نصرالله. یکی از مهم‌ترین مواردی که بعد از مدت‌ها فترت در سیاست لبنان آغاز شد، انتخابات پارلمانی سال ۱۹۹۲ بود. حزب‌الله لبنان بعد از توافق با جنبش امل و پایان ۲ سال «حَرْبُ الإِخْوَه» و امضای تفاهم طائف و پایان جنگ داخلی در این کشور، رو به حضور در سپهر سیاسی این کشور آورد. یکی از نکات تصمیم هوشمندانه سیدحسن نصرالله در آن زمان این بود که برای حزب‌الله لبنان مشروعیت سیاسی ایجاد کرد. حضور در پارلمان و به تبع آن ورود به دولت و تصمیم‌گیری‌های سیاسی و کلان حکومت در لبنان باعث شد دیگر به حزب‌الله به چشم یک گروه نگاه نشود، بلکه به آن به عنوان بخشی لاینفک از ساختار قدرت در لبنان نگریسته شود. در انتخابات سال ۱۹۹۲ بیش از ۱۲ کرسی به نمایندگان حزب‌الله رسید و این موضوع تاکنون ادامه دارد و در تمام انتخابات‌های پارلمانی بعدی حزب‌الله توانست تمام نامزدهای مورد نظر خود را وارد پارلمان کند. اکنون حزب‌الله به یک عنصر سیاسی مهم در لبنان بدل شده است. موردی که باعث شده حزب‌الله قابلیت حذف خود از سیاست لبنان را از بین ببرد و هر دولتی با هر سلیقه‌ای مجبور به کار کردن با آن شود.

بعد از موفقیت‌های حزب‌الله لبنان در سال ۲۰۰۰ و عقب‌نشینی اسرائیل از جنوب این کشور، همچنین تبادل موفق اسرا با اسرائیل در سال ۲۰۰۴ بود که نیروهای نزدیک به غرب در لبنان، همچنین آمریکا و عربستان از محبوبیت روزافزون سیدحسن نصرالله واهمه یافتند. بعد از ترور رفیق حریری، نخست‌وزیر لبنان، انگشت اتهام به سمت سوریه و حزب‌الله نشانه گرفته شد که بارها نظام اسد و حزب‌الله این موضوع را رد کردند.

ورود حزب‌الله به سوریه ابعاد منطقه‌ای به این حزب بخشید و دیگر در قامت یک قدرت داخلی به آن نگاه نشد و نمی‌شود و بازیگری زیادی در سطح غرب آسیا انجام داده است.

دورانی که شهید نصرالله مسؤولیت دبیرکلی حزب‌الله لبنان را برعهده گرفت، بسیار پرخطر بود. بعد از قرارداد طائف، عهد شده بود تمام نیروها خلع سلاح شوند، جز حزب‌الله لبنان که اسمی در این قرارداد از آن برده نشد. البته حزب‌الله در آن سال‌ها یک گروه بسیار کوچک نظامی بود. تنها آورده‌های حزب‌الله در جنوب اسلحه‌های سبک و کاتیوشا بود. سیدحسن نصرالله درست یک سال بعد از رسیدن به مقام دبیرکلی حزب‌الله، در یک نبرد سخت با اسرائیل روبه‌رو شد. معادله بازی امنیتی برای اسرائیل تغییر کرده بود. این جنگ که نخستین مصاف دبیرکل شهید حزب‌الله با اسرائیلی‌ها بود، اینگونه آغاز شد که تل‌آویو به بهانه حضور مقاومت به یک روستای آوارگان در مرز حمله کرد و حزب‌الله لبنان برای نخستین‌بار با موشک کاتیوشا مناطق مرزی و شهری اسرائیل را هدف قرار داد. در رابطه با نخستین عملیات حزب‌الله در مقابل اسرائیل کتابی از نیکلاس بلانفورد، محقق برجسته غربی درباره لبنان وجود دارد که نکات جالبی در آن هست. او در بخشی از کتاب می‌نویسد: «جولای ۱۹۹۳، در یک سلسله حملات کشنده [از سوی مقاومت]، ۷ نظامی اسرائیلی کشته شدند. در پاسخ به حملات توپخانه‌ای اسرائیل به روستاهای لبنانی واقع در شمال منطقه اشغالی، شمال [فلسطین اشغالی] هدف حملات شدید کاتیوشا قرار گرفت. حالا ارتش اسرائیل می‌دید در دامی گیر افتاده که تا حد زیادی خودش باعث پهن شدن آن بود». حزب‌الله نظامیان اسرائیلی را در منطقه اشغالی می‌کشت ولی وقتی اسرائیل به عنوان انتقام دست به حملات توپخانه‌ای یا حملات هوایی می‌زد، باعث کشته شدن غیرنظامیان یا خسارت دیدن آنان می‌شد و در مقابل [از سوی مقاومت] شمال [فلسطین اشغالی] هدف حملات موشکی [کاتیوشا] قرار می‌گرفت.

همین مساله باعث شد ارتش اسرائیل به دنبال راهی بگردد تا بتواند به صورت کارآمد به حزب‌الله پاسخ دهد بدون اینکه باعث شلیک سیلی از موشک‌های کاتیوشا به شمال [فلسطین اشغالی] شود. سلاح اصلی ارتش اسرائیل در جنوب لبنان (یعنی توپخانه و نیروی هوایی) برای مقابله با این تهدید، مناسب نبود. مساله شبیه بود به تلاش برای زدن یک مگس با توپ بیسبال در یک فروشگاه ظروف چینی! اگر مگس بدون صدمه دیدن فرار می‌کرد، در پشت سر خودزمینی پر از تکه‌های شکسته ظروف چینی باقی می‌گذاشت!

وقتی ۷ نظامی [اسرائیلی] ظرف ۳ هفته کشته شدند، ارتش اسرائیل با خشونت عکس‌العمل نشان داد و عمداً بار آتش خود را طی حملات هوایی و توپخانه‌ای که یک هفته طول کشید، متوجه اهداف غیرنظامی کرد تا به این ترتیب لبنانی‌ها را [به دلیل مقاومت ضداشغالگری] مجازات کند. هیچ تلاشی برای پنهان کردن هدف عملیات انجام نمی‌شد. مسؤولان اسرائیلی بدون هیچ تردیدی اقرار می‌کردند هدف عملیات، زدن جنوب لبنان است تا دولت لبنان مجبور شود جلوی حزب‌الله را بگیرد. مثلاً نخست‌وزیر وقت رژیم صهیونیستی، اسحاق رابین در جمع اعضای کنست [پارلمان رژیم صهیونیستی] گفت: «از روستاییان لبنانی می‌خواهیم فرار کنند، چون ما می‌خواهیم به همه آن کسانی که در فعالیت‌های حزب‌الله سهمی داشته‌اند، خسارت بزنیم». جنگ‌های بعد هم رخ داد، جنگ ۱۹۹۶ و اوج آن در سال ۲۰۰۰ بود که یک پیروزی برای حزب‌الله بود. جنگ سال ۲۰۰۶ که ۳۳ روز به طول انجامید هم نمونه بارز دیگر بود».

اما سیدحسن نصرالله چگونه حزب‌الله را از یک گروه به یک شبه‌ارتش تبدیل کرد؟

۱- حزب‌الله در دوران سیدحسن نصرالله از گروهی با سلاح‌های سبک و جنگ چریکی و شهادت‌طلبانه مانند گروه‌های فلسطینی، تبدیل به یک ارتش شد. یگان، نیرو، مهمات، تجهیزات، امکانات و تمام خصوصیات یک ارتش را ایجاد کر